

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره چهل و ششم، پاییز ۱۳۹۶: ۱-۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۰۲

بررسی داستان سیاوش بر اساس نظریه «آلوده‌انگاری» ژولیا کریستوا

ذوالفقار علّامی*

فاطمه باباشاهی**

چکیده

داستان سیاوش از جمله داستان‌های تراژیک شاهنامه است که افزون بر قابلیت‌ها و ظرفیت‌های گوناگونی که برای نقد و بررسی دارد، برخی از پیام‌های اصلی حماسه ملی و اسطوره‌های ایرانی مانند: نبرد میان خیر و شر، ایران و انیران، مبارزه با پلیدی‌ها و پلشتی‌های روح انسانی و... در آن جریان دارد. یکی از نظریه‌هایی که با نگاه روانکاوانه به تحلیل آثار ادبی می‌پردازد و برای تحلیل این داستان مناسب به نظر می‌رسد، نظریه آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا از منتقدان پس‌اساختارگراست که بر اساس آن شاعر یا نویسنده، پلیدی‌ها و پلشتی‌های روح انسانی را از طریق متن برون‌فکنی می‌کند. ماجرای عشق آلوده سودابه، گذر سیاوش از آتش برای اثبات بی‌گناهی و مرگ اندوهبار او در توران زمین، از نمودهای آشکار و آلوده‌انگاران این داستان است که زمینه را برای استفاده از این رویکرد فراهم می‌سازد. از این رو، این مقاله در صدد است با توجه به وجود رانه‌ها و افزونه‌های آلوده در این داستان که در جریان عشق سودابه، در نهایت با همراهی عواملی دیگر مرگ اندوهبار او را رقم می‌زند، آن را تحلیل کند و به این پرسش پاسخ دهد که کاربرد این نظریه تا چه اندازه در این داستان مؤثر و کارآمد است؟ و با کاربست این نظریه، آیا به تحلیلی تازه می‌توان دست یافت یا خیر؟ برآیند مطالعه نشان می‌دهد: این بررسی با تبیین نظریه آلوده‌انگاری کریستوا و تحلیل داستان سیاوش از این منظر، سازگاری دارد و امکان خوانشی نوین از آن و به تبع آن قضاوتی دیگرگون از فردوسی، سراینده داستان را، برای خوانندگان فراهم می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، داستان سیاوش، کریستوا، نظریه آلوده‌انگاری.

Zalami@alzahra.ac.ir

fbabashahi@yahoo.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهرا

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهرا

مقدمه

ژولیا کریستوا از جمله نظریه‌پردازانی است که با تلفیق زبان‌شناسی، ادبیات و روانکاوی به مطالعه آثار ادبی و تطبیق نظریه خود با این گونه آثار پرداخته است. وی نظریه خود (آلوده‌انگاری) را، رویکردی نو در نقد و تحلیل آثار ادبی دانسته و شاعر و نویسنده را «سوژه»‌هایی تلقی کرده که آثارشان مجال برای افشای بحران‌های روحی است.

کریستوا در سال ۱۹۷۴ کتاب «انقلاب در زبان شاعرانه» را نوشت و در آن به تحلیل برخی از آثار ادبی پرداخت. وی در ادامه مطالعات خود به مباحث روانکاوی در ادبیات روی آورد و در کتاب «قدرت و وحشت» (۱۹۸۰) که مجال برای بسط و شرح نظریات جدید او در باب مطالعات بینارشته‌ای و روانکاوی است، به مباحثی نظیر آلوده‌انگاری پرداخت و سرانجام با کاربست این مفهوم در تحلیل «سفر به انتهای شب»، اثر لویی فردینان سلین (۱۸۹۴-۱۹۶۱)، نظریه آلوده‌انگاری خود را به عنوان رویکردی نو در نقد و مطالعات ادبی مطرح کرد (سلیمی کوچی و همکاران، ۱۳۹۳: ۹۰).

از نظر او، زبان نوعی فرایند دلالتی پویا است که مجموعه‌ای از معانی یا نیروها در آن حضور دارند. وی از این معانی یا نیروها، به امر نمادین و نشانه‌ای تعبیر کرده است. از نظر او، کل زبان، ترکیبی از این دو امر است. او برای تشخیص و شناخت بهتر تمایز میان امر نمادین و امر نشانه‌ای، به تفاوت میان طبیعت و فرهنگ، تن و ذهن، خودآگاه و ناخودآگاه و عقل و احساس اشاره می‌کند. رابطه میان این دو قطب از نظر کریستوا، به این ترتیب است که نیروهای امر نمادین، میل به سرکوب نیروهای امر نشانه‌ای و ایجاد روابط ثابت میان دال و مدلول‌های زبانی دارند. در مقابل نیروهای امر نشانه‌ای نیز در پی ایجاد اخلال و بی‌نظمی در قواعدی است که امر نمادین طلب می‌کند. ویژگی عمده فرایند دلالتی زبان، جمع اعداد است. از نظر کریستوا، فرایند دلالتی زبان، سوژه سخنگو را در درون خود می‌سازد و متن، حاصل فعالیت زبانی سوژه است. بنابراین سوژه از کشمکش این دو نیرو ساخته می‌شود.

داستان سیاوش از جمله داستان‌های تراژیک است که در آن برخی از پیام‌های اصلی شاهنامه، یعنی نبرد همیشگی میان خیر و شر و ایران و توران و مبارزه با پلیدی‌ها و پلشتی‌ها و پیمان‌شکنی‌ها و بدعهدی‌ها، جریان دارد. یکی از پرسش‌های اساسی در این

داستان، که تا کنون کمتر به آن پرداخته شده است، چیستی و چرایی نوع رفتار سیاوش در برخورد با عشق سودابه است که در نهایت به موازات رقم زدن حوادث دیگر، به مرگ او می‌انجامد. گناه‌آلود بودن و در مرحله‌ای کینه‌توزانه بودن عشق سودابه از یک طرف و بهره‌گیری کیکاووس، افراسیاب، گرسیوز و... از این ماجرا در جهت منافع شخصی خود، از جمله رانه‌های آلوده در این داستان است که در نهایت به مرگ سیاوش می‌انجامد.

در این مقاله، ضمن تحلیل بخش‌هایی از داستان سیاوش و بررسی رانه‌های آلوده در آن، امکان بهره‌گیری از رویکرد آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا در تحلیل این داستان و نتایج حاصل از آن مورد بحث قرار می‌گیرد. اهمیت استفاده از رویکرد یادشده در این است که در بیشتر پژوهش‌های صورت‌گرفته پیرامون این داستان، جنبه‌های اسطوره‌ای و ابعاد شخصیتی سیاوش، سودابه، و یا دیگر شخصیت‌های مطرح در این داستان بازنمایی شده است. در حالی که با استفاده از نظریه ژولیا کریستوا و کشف رانه‌های آلوده در ماجرای عشق سودابه به سیاوش، زمینه برای آشنایی با ابعادی متفاوت از شخصیت سیاوش و سودابه و دیگر شخصیت‌ها فراهم می‌گردد و اهداف و اغراض شاعر به عنوان سوژه سخنگو از پیوستن این داستان - که تاکنون پوشیده مانده - برای مخاطب روشن می‌شود و به تبع آن پیام‌هایی نو به مخاطبان عرضه می‌دارد.

پیشینه پژوهش

از آنجا که داستان سیاوش از مشهورترین و مهم‌ترین داستان‌های شاهنامه است، تحلیل‌های فراوانی پیرامون آن منتشر شده است؛ از جمله، «فدر و سودابه از نظر راسین و فردوسی» محمدعلی اسلامی ندوشن (۱۳۳۵)، «تحلیل روانشناختی شخصیت کیکاووس، گرسیوز و سیاوش در شاهنامه» احمد امین و غلامحسین مددی (۱۳۸۶)، «بررسی عنصر دسیسه (انتریگ) در داستان سیاوش» سکینه مرادی کوچی (۱۳۹۰)، «تحلیل محتوای هویت ایرانی در داستان سیاوش شاهنامه فردوسی» علی یوسفی، و همکاران (۱۳۹۱)، «سودابه بازمانده‌ای از یک مادر خدا» حمیرا زمردی و شایسته موسوی (۱۳۹۱)، «بررسی روان‌شناختی داستان سیاوش» یدالله نصراللهی و عاطفه جنگلی (۱۳۹۲)، «شخصیت مرزی

سودابه در شاهنامه فردوسی» نسرین داوودنیا و همکاران (۱۳۹۲)، «دوسوگرایی عاطفی سودابه در داستان سیاوش شاهنامه» منیژه پورنعمت رودسری (۱۳۹۲)، «بررسی اختلال شخصیت ضداجتماعی سودابه در شاهنامه فردوسی» شیرین صمصامی و امین حمامیان (۱۳۹۳)، «تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ» ابراهیم اقبالی و قمری گیوی و سکینه مرادی، (۱۳۸۶)، تحلیل روانشناختی- سیاسی داستان سیاوش» جهانگیر صفری، سید کاظم موسوی و ابراهیم ظاهری (۱۳۹۲)، «بررسی عنصر کشمکش در داستان سیاوش» سید کاظم موسوی و فخری زارعی (۱۳۸۷)، «از رپیهوین تا سیاوش (تحلیل اسطوره شناختی ساختار آیینی داستان سیاوش بر مبنای الگوی هبوط ایزد رپیهوین و آیین‌های سالانه مرد و تولد دوباره در فرهنگ ایران» فرزاد قائمی (۱۳۹۲)، «رابطه زمان روایی و مرگ در داستان سیاوش» کاظم کلانتری و ابراهیم استاجی (۱۳۹۴)، «تحلیل داستان سیاوش و دو داستان رام چند و سد نوا در هند» زینب شیخ حسینی و مریم خلیلی جهان تیغ (۱۳۹۳)، «تحلیل کیفیت بیداری قهرمان درون در شخصیت سیاوش و کیخسرو با تکیه بر نظریه پیر سون-کی مار» محمد جواد عصاریان و همکاران (۱۳۹۳)، «تحلیل روانشناسانه از داستان سیاوش بر مبنای الگوی ساختار ذهن فروید» محمد رضا روزبه و کیانوش دانیاری (۱۳۹۳)، «شخصیت‌پردازی با رویکرد روانشناختی در داستان سیاوش» فخری زارعی، سید کاظم موسوی و غلامحسین مددی، (۱۳۹۴) و... اما این داستان تاکنون بر اساس «نظریه آلوده‌انگاری» کریستوا بررسی نشده است. از این رو، هدف مقاله حاضر بررسی داستان سیاوش و تجزیه و تحلیل آن بر پایه نظریه کریستوا پیرامون ارتباط سیاوش و سودابه و مؤلفه‌های آلوده انگار در جریان این ارتباط است.

چهارچوب نظری آلوده‌انگاری

سوژه (Subject)

«سوژه» را باید از مفاهیم پایه‌ای نظریه کریستوا به شمار آورد و یکی از اهداف مهم مطالعات وی را شناخت دقیق و همه‌جانبه این مفهوم دانست. اهمیت «سوژه» از دید

کریستوا تا حدی است که به گفته کلی الیور «هر نظریه‌ای در باره زبان، نظریه‌ای درباره «سوژه» است» (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۳۰). به همین دلیل، او نظریه‌ی زبانی خود را «سوژه در فرایند» نامیده است. از دیدگاه وی پیوندی ژرف و استوار میان «سوژه سخنگو» و زبان وجود دارد و این «سوژه» است که معنا را چون روح در کالبد زبان می‌دمد.

نظریه کریستوا را باید منبعث از دیدگاه فروید درباره دستگاه روانی انسان و تقسیم آن به «نهاد»، «خود» و «فراخود» دانست (فروید، ۱۳۸۲: ۴). از نظر او خواهش‌های آدمی از بخش ناخودآگاه روان انسان سرچشمه می‌گیرد و این بخش است که غرایز و امیال او را مشخص می‌کند (شولتز، ۱۳۸۶: ۵۸). علاوه بر تأثیر فروید بر کریستوا، باید به تأثیر انکارناپذیر روانکاوی لکان بر نظریه او اذعان کرد. تا جایی که می‌توان گفت نظریه کریستوا اساساً بر پایه نظریه‌ی لکان شرح و بسط یافته است (همان: ۵۰). البته لکان مرحله آینه‌ای را دوره هویت‌یابی کودک تلقی می‌کند (Lacan, 1997: 1). در حالی که در نظام فکری کریستوا، آلوده‌انگاری امر مستمری است و محدود به دوران کودکی (مرحله آینه‌ای) نیست.

کریستوا در نظریه‌ی خود «سوژه» را جایگزین «خود» می‌کند، به این دلیل که «خود» مفهومی مستقل است؛ در حالی که «سوژه» از عوامل و پدیده‌های مختلفی، بیرون از اراده متأثر است. بنابراین «سوژه» بودن به معنی آگاهی یافتن از خویشتن در جایگاه «خود» نیست، بلکه تجربه کردن هویتی است که به شیوه‌هایی شکل می‌گیرد که «سوژه» از آن آگاه نیست (مک‌آفی، ۱۳۸۴: ۱۴).

سوبژکتیویته (Subjectivity)

در نظام فکری کریستوا اصطلاح «سوبژکتیویته» در وهله‌ی نخست «ناظر به رابطه زبان و سوژه است. زبان که همواره جنبه‌های روحی و جسمی سوژه یا فاعل سخنگو را نشان می‌دهد، مؤکد تقابل مبنایی میان «خود» و «سوژه» می‌شود. زبان در دست «خود» ابزار و وسیله بیان است؛ در حالی «سوژه» رفته‌رفته تابع زبان می‌شود. کریستوا اثر زبان بر سوژه و تبعیت «سوژه» از زبان را به حدی بدیهی می‌داند که به طور کلی «سوژه» را از نتایج فرایندهای زبان شناختی به شمار می‌آورد» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۵۱).

امر نمادین (symbolic) و امر نشانه‌ای (semiotic):

کریستوا، فرایند دلالتی زبان را از نظر عملکرد دارای دو وجه عمده می‌داند و از آن به «امر نمادین» و «امر نشانه‌ای» تعبیر می‌کند، امر نشانه‌ای را معطوف به جنبه عاطفی زبان می‌داند «که تابع قوانین روشمند نحوی نیست، بلکه روشی ناخودآگاه است که انرژی ذهن، جسم و تن و روان را همزمان در فرایند زبان آزاد می‌کند. در مقابل، امر نمادین، شیوه‌ای از دلالت است که به دستور زبان و نحو آن مبتنی است» (Keristeva, 1984: 27).

آلوده‌انگاری (abjection)

کریستوا «آلوده‌انگاری» را پدیده‌ای می‌داند که پیش از شش ماهگی، که به دوره آینه‌ای معروف است، در روان کودک شکل می‌گیرد. در این مرحله، کودک کم‌کم هویت خود را به عنوان موجودی جدا از مادر تجربه می‌کند «از آنجا که مادر اولین وجود خارجی است که کودک بیش از همه با او در ارتباط است، مادر و هر آنچه که به او وابسته است مانند لباس، شیر و حتی آغوش گرم او آلوده انگاشته می‌شود» (پورعلی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۸). «حضور امر آلوده، آرامش «سوژه» را از پاک بودن خود متزلزل می‌کند و این نگرانی، ترسی را در او ایجاد می‌کند که هیچ کجا و هیچ وقت نمی‌توان از آلودگی در امان ماند» (سلیمی کوچی و همکاران، ۱۳۹۳: ۹۴).

دلیل کاربست این پدیده روانی در مطالعات ادبی، نقش پلایندگی ادبیات است. به باور کریستوا، میان آلوده‌انگاری و ادبیات، رابطه متقابل وجود دارد؛ «از سویی نظریه آلوده‌انگاری نوعی رویکر برای شناخت هنر، زبان و ادبیات است (گلفام و همکاران، ۱۳۹۱: ۱) و از سوی دیگر، هنر و ادبیات نیز به نوبه خود، زمینه مطرح کردن و نمایان کردن آلودگی را برای سوژه فراهم می‌کنند (سلیمی و همکاران، ۱۳۹۳: ۹۵) و این امر نشان‌دهنده نقش ادبیات و هنر در پلایش روان انسان است. کریستوا آلوده‌انگاری را در مورد مرگ نیز به کار می‌برد. البته علاوه بر مرگ، که به نوعی به دلیل انحراف از ماهیت زندگی و پویایی، در سوژکتیویته فاعل سخنگو، امری آلوده به شمار می‌آید، موارد دیگری از آلوده‌انگاری نیز با افشای نابسامانی و آلودگی نهادها و نظام‌های اجتماعی مطرح می‌شوند (Keristeva, 1982: 208).

بحث و بررسی

در داستان سیاوش موارد پرشماری از امور و عناصر آلوده‌انگار وجود دارد که به شکلی شاعرانه توسط سوژه یا فاعل سخنگو بازنمایی شده است. عشق ناپاک سودابه به سیاوش و فریبکاری‌های او در این خصوص، انفعال و مصلحت‌اندیشی کیکاوس در برخورد با سودابه، دسیسه دیگر شخصیت‌های داستان از جمله حسادت و نیرنگ گرسیوز در بدنام کردن سیاوش نزد افراسیاب، عقده‌های روانی که منجر به رفتارهای نابهنجار و نادرست از سوی شخصیت‌های داستان می‌شود، منفعت‌طلبی افراسیاب و مشاورش «پیران» از موقعیت سیاوش و در نهایت مرگ سیاوش به شکلی دردناک، همگی از امور آلوده به شمار می‌روند. به نظر می‌رسد فردوسی، به عنوان سوژه سخنگو، با روایت این رخدادها و رونمایی از زشتی‌های اخلاقی و تباهی‌های حاصل، به گونه‌ای سعی دارد خود و جامعه ایرانی، حتی برخی عناصر انیرانی را از این زشتی‌ها و بدی‌ها مبرا دارد. به رغم آن که فردوسی گونه شعر را برای روایت این داستان به کار می‌گیرد، اما زبان او، بیشتر زبانی نمادین و هنجارمند است. عناصر آلوده‌انگار بدون ابهام و با صراحت و به شکل واقعی توصیف می‌گردد.

از جمله مهمترین عناصر آلوده‌انگار در داستان سیاوش با ابراز عشق و دلدادگی از سوی عنصر آلوده (سودابه) به سوژه رخ می‌نماید. سودابه که همسر کاووس و نامادری، (به روایتی مادر) سیاوش است، با دیدن او یک‌باره دل به عشق وی می‌سپارد و سعی می‌کند پرده از این عشق بردارد و آشکارا به او ابراز علاقه کند. اما با پذیرفته نشدن این عشق از سوی سوژه، دچار کینه و نفرت می‌شود و این خشم و غضب، او را به ارتکاب خطایی می‌کشاند که به زعم همسرش، کاووس، گناهی نابخشودنی است. او برای اثبات بی‌گناهی خویش، به انواع ترفندها و فریبکاری‌ها دست می‌یازد، اما در نهایت رسوا می‌شود.

طبق خوانش کریستوایی داستان سیاوش، می‌توان گفت که فردوسی در نقش سوژه‌ای که دغدغه حفظ هویت ایرانی - به منزله‌ی هویت ملی - را دارد و خواستار دوام و پایداری آن است، در داستان سیاوش، مجموعه‌ای از بحران‌های روحی، کمبودها، نارسایی‌های اخلاقی و به تعبیری کلی‌تر ویژگی‌های یک «من» یا یک انسان را، همان گونه که هست، به تصویر می‌کشد. او ضمن بیان ماجرای سیاوش، می‌کوشد ضعف‌ها و

نارسایی‌های «من» بشری را به عنوان عناصری آلوده - که می‌تواند تا نهایت تاریکی «مرگ» گسترش یابد - برای مخاطب خویش، که او نیز انسانی عادی است، ملموس و عینی سازد. می‌توان گفت: مرگ سیاوش نقطه اوج تنش‌ها و کشمکش‌هایی است که یکی پس از دیگری، از ورای رفتارها و کنش‌های بی‌قاعده و نامتعادل و ناهنجار شخصیت‌های داستان از جمله سودابه و کیکاووس، به ناگهان نمایان می‌شود.

بدین روی، بی‌شک هدف فردوسی یا یکی از اهداف او در بیان داستان سیاوش تطهیر وجود سیاوش از آلودگی و در مرحله‌ای فراتر تطهیر وجود خویش و سپس تطهیر وجود بشری از بسیاری آلودگی‌هایی است که پیوسته در کمین اوست. مرگ - اگرچه خود عنصری آلوده در داستان سیاوش تلقی می‌شود - اما سرانجام باعث می‌شود تا سیاوش از قرار گرفتن در معرض عشقی ناپاک و رسوایی‌ها و خطرات متعاقب آن در امان بماند. در خوانش کریستوا، امور و عناصر آلوده باید از بین بروند اما، در این داستان، آلودگان تا مدتی برجایند و سوژه، که پاک و ناآلوده است، به مرگی که سزاوار آن نیست محکوم می‌گردد. دلیل این امر را از یک سو باید در اساطیر و حماسه ملی ایران و دخالت تقدیر در وقایع و رخدادها جست‌وجو کرد و از سوی دیگر در فرجام آلودگانی چون سودابه و افراسیاب، که پس از مرگ سیاوش به دست رستم و کیخسرو کشته می‌شوند.

طبق نظریه ژولیا کریستوا، روند آلوده‌انگاری در این داستان را می‌توان به شش بخش کلی تقسیم‌بندی کرد: ۱- مادر به عنوان مصداق آلوده‌انگاری؛ ۲- حضور امر آلوده؛ ۳- دفاع سوژه از حریم سوژکتیویته خود در مقابل امر آلوده؛ ۴- تداوم امر آلوده؛ ۵- کشمکش سوژه به دلیل تداوم امر آلوده؛ ۶- واژه‌ها و مفاهیم آلوده‌انگار؛ ۷- مرگ.

مادر سیاوش

بر اساس نسخه‌های مصحح فعلی شاهنامه، مادر سیاوش دختری تورانی بوده که گیو و طوس، او را به هنگام شکار در نزدیکی مرز توران می‌یابند. او خود را از نوادگان گرسیوز و از سوی پدر فریدونی معرفی می‌کند و می‌گوید شبانه از دست پدر مستش، که قصد کشتن او را داشته، فرار کرده است. پهلوانان بر سر تصاحب این دختر زیبارو اختلاف نظر پیدا می‌کنند، اما به پیشنهاد یکی از سواران، داوری در این باره را به نظر

کاووس، پادشاه ایران، موکول می‌کنند. کاووس با دیدن این دختر زیبا، دل به او می‌بازد و او را از چنگ آن دو پهلوان رها کرده و با او ازدواج می‌کند. پس از مدتی سیاوش از او زاده می‌شود. رستم، سیاوش را به سیستان می‌برد تا آموزش‌های لازم را به او بیاموزد. نکته در خور تأمل این است که پس از زاده شدن سیاوش، دیگر نام و نشانی از مادر سیاوش در داستان دیده نمی‌شود؛ نه هنگام رفتن سیاوش به شبستان؛ نه هنگام رفتن به سیستان؛ نه هنگام گذشتن او از آتش و نه هنگام ترک ایران و نه هنگام کشته شدن او در توران.

مادر سیاوش، پیش از ملاقات سیاوش با سودابه، دیده می‌شود، که اصالت آن مورد تأیید شاهنامه پژوهان قرار نگرفته است. به باور جلال خالقی مطلق، در ساخت کهن‌تر این داستان، مادر سیاوش، سودابه بوده، ولی چون عشق مادر و پسر ناپسند تلقی شده، سودابه را به عنوان مادر ناتنی او ذکر کرده‌اند و با افسانه‌ای که یاد شد، برای سیاوش مادر دیگری بدون نام ساخته‌اند. نکته دیگر این که در صورت کهن‌تر داستان، سودابه دختر افراسیاب و مادر سیاوش بوده که عاشق پسر خود می‌شود، چون عشق مادر به پسر ناپسند شمرده شده، بعدها برای سیاوش مادر تورانی دیگری ساخته و در اول داستان افزوده‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۳۲۶). در خود داستان نیز، تنها در یک مورد، آن‌گاه که سودابه در شبستان او را به خود فرا می‌خواند، چنین می‌گوید:

سر بانوانی و هم مهتری
من ایدون گمانم مرا مادری
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۱۴)

با توجه به آنچه گذشت، در مقاله حاضر، سودابه مادر حقیقی سیاوش فرض شده و نه مادر ناتنی او. اگرچه بدون در نظر گرفتن این امر نیز، موارد آلوده‌انگار در این داستان کاملاً مشهود و پرشمار است.

۱-مادر مصداق امر آلوده

مهمترین مصداق آلوده‌انگاری از نظر کریستوا، مادر آلوده است؛ سوژه از او متنفر است و برای برای تبدیل شدن به سوژه، باید خود را از او دور کند. «کودک برای اینکه به یک سوژه بدل شود باید از هم‌ذات‌پنداری با مادرش صرف نظر کند، او باید خطی میان خود و مادرش ترسیم کند» (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۸۰) از سوی دیگر، برون‌ریزی امر آلوده در

ادبیات به شیوه‌های مختلف نشان داده می‌شود که از مهمترین آن‌ها می‌توان به انکار و نفی رابطه مادر - فرزندی اشاره کرد. امری که در این داستان به شکل دور شدن سیاوش از مادرش دیده می‌شود. به سخن دیگر، نخستین نشانه آلوده‌انگاری در داستان سیاوش، زمانی رخ می‌دهد که سوژه، در حالی که کودکی بیش نیست، همراه رستم به سیستان می‌رود و از مادرش فاصله می‌گیرد و به این ترتیب جدایی از او را تجربه می‌کند.

۲- حضور امر آلوده

چنانکه اشاره شد، داستان سیاوش از ماجرای آشنایی کیکاووس با دختری که بعدها سیاوش از او زاده می‌شود، آغاز می‌گردد. کاووس با دیدن دختری که (نیایش، گرسیوز و از سوی پدر افریدونی است) یکباره عاشق او می‌گردد و با او ازدواج می‌کند. کیکاووس پس از گذشت چندسالی بنا به خواهش رستم، سیاوش را به او می‌سپارد تا تحت حمایت و آموزش‌های وی پرورده و بالیده شود:

به رستم سپردش دل و دیده را	جهانجوی گُرد پسندیده را
تهمتن ببردش به زاولستان	نشستنگهش ساخت در گلستان
سواری و تیر و کمان و کمند	عنان و رکیب و چه و چون و چند.....

(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۰۶)

سیاوش پس از چندی آرزومند دیدار با پدر می‌شود. رستم برای این دیدار، مقدمات شکوه‌مندی فراهم می‌کند. پس از یک هفته جشن و شادمانی، کیکاووس فرصت خلوت با سیاوش می‌یابد و گنجینه‌ای از تخت و کلاه و اسب و دیگر لوازم پادشاهی را در اختیار او می‌گذارد و مدت هفت سال سیاوش را می‌آزماید و جز پاکی از او نمی‌بیند؛ در نتیجه، پادشاهی ماوراءالنهر را بدو می‌سپارد. سوبزکتیویته (هویت) سیاوش، به عنوان انسانی پاک که دست‌پرورده رستم است، در این مرحله شکل گرفته و او به درجه‌ای از اعتماد و تأیید رستم جهان پهلوان رسیده که لایق حکومت‌داری گردیده است.

در این زمان سودابه پس از هفت سال که - سیاوش در دربار کاووس به سر برده و هم اکنون تاج پادشاهی بر سر نهاده و حکومت ماوراءالنهر را در اختیار گرفته - او را ملاقات می‌کند و عاشق او می‌شود و دلش از این عشق به تب و تاب می‌افتد:

چو سوداوه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش بردمید

چنان شد که گفתי طراز نخ است و گر پیش آتش نهاده یخ است....

(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۰۸)

عشق گناه‌آلود سودابه به عنوان عنصری آلوده در این مرحله از داستان آشکار می‌شود: به این ترتیب که سودابه پیغامی برای سیاوش، به عنوان سوژه، می‌فرستد؛ مبنی بر این که او را در شبستان ملاقات کند:

کسی را فرستاد نزدیک اوی که «پنهان سیاوخش رد را بگویی،

که اندر شبستان شاه جهان نباشد شگفت ار شوی ناگهان»...

(همان)

عنصر آلوده بی هیچ انکار و پوشیدگی، احساسات واقعی خود را بروز می‌دهد و هنجارشکنانه جسارت و جرئت خود را در ابراز عشق به سوژه نمایان می‌سازد. به عقیده برخی، او «از بند سنت‌های پوچ رسته است. از مثله کردن خود نفرت دارد چرا که طرد احساسات و خفه کردن آن را نوعی مثله شدن می‌داند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۲).

عنصر آلوده در دیدار با سوژه در شبستان، هر بار با ظاهری بسیار آراسته ظاهر می‌شود و می‌خواهد با شیوه‌ای افسونگرانه زیبایی خود را در برابر سوژه به نمایش گذارد:

نوع برخورد عنصر آلوده، آشکارا نشان می‌دهد که او بی‌پرده و بدون در نظر گرفتن

ملاحظات اخلاقی و خانوادگی، قصد تجاوز به حریم جسمانی سوژه را دارد:

بیامد خرامان و بردش نماز به بر در گرفتش زمانی دراز

(همان: ۳۱۰)

عنصر آلوده وقتی می‌بیند سوژه تن به خواهش او نمی‌دهد، پس از دیدار با کاووس پیشنهاد می‌کند که از تخم و تبار خویش، زنی را برای سیاوش انتخاب نماید. در این میان دختران خود را برای این منظور در نظر می‌گیرد تا بهانه و دستاویزی برای نزدیک شدن به سوژه داشته باشد.

هنگامی که عنصر آلوده در دومین ملاقات خود با سوژه، به او پیشنهاد می‌کند که یکی از دخترانش را به همسری برگزیند، سوژه سخنی نمی‌گوید، در این حال عنصر آلوده، پوشش از چهره خود برمی‌دارد و شروع به ستایش و تمجید زیبایی خود و تحریک سوژه می‌کند. حتی پا را ازین نیز فراتر می‌نهد و در دو مرحله از سوژه می‌خواهد

تا به ارتباط با او تن در دهد. قصد وی آن است که پس از مرگ همسرش کاووس، سوژه و تاج و تخت پادشاهی را در اختیار بگیرد:

به سوگند پیمان کن اکنون یکی ز گفتار من سر میچ اندکی،
چو بیرون شود زین جهان شهریار تو خواهی بدن زو مرا یادگار
من اینک به پیش تو استاده‌ام تن و جان روشن تو را داده‌ام
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۱۳)

عنصر آلوده بر سر سوژه بوسه می‌زند و بار دیگر به حریم جسمانی او تجاوز می‌کند؛ این رفتار او سوژه را متأثر و شرمگین می‌سازد:

سرش تنگ بگرفت و یک بوسه چاک بداد و نبود آگه از شرم و باک
رخان سیاوش چو گل شد ز شرم بیاراست مژگان به خوناب گرم
(همان: ۳۱۴)

رفتارهای عنصر آلوده، باعث می‌شود سوژه در برابر او به دفاع از حریم شخصی (سوبژکتیویته) خویش بپردازد.

۳- دفاع سوژه از حریم سوبژکتیویته

سوژه به عنصر آلوده بدبین است؛ بنابراین تلاش می‌کند تا خود را از او دور نگاه دارد، اما برخوردش با او محتاطانه است. از یک سو نمی‌خواهد او را برنجانند تا از شرش در امان بماند، از سوی دیگر پای‌بندی به پیمان و وفاداری و ارزش‌های اخلاقی را لازم می‌داند. او تن دادن به خواست عنصر آلوده را به مثابه تابویی می‌داند که ورود به آن ممنوع است. علاوه بر این، تن دادن به این آلودگی می‌تواند شخصیت رستم را که مربی او بوده، خدشه‌دار کند و این تصور پیش آید که او در تربیت سوژه کوتاهی کرده است. از این رو به درخواست عنصر آلوده برای رفتن به شبستان وقعی نمی‌نهد و آن را بند و دستان می‌داند: بدو گفت: «مرد شبستان نیم مجویم که با بند و دستان نیم»
(همان: ۳۰۸)

از این رو، از رفتن به شبستان خودداری کرده و عمل خود را این‌گونه توجیه می‌کند که زنان بهره‌ای از دانش ندارند و بدین روی، رفتن او به شبستان بی دلیل و

توجیه‌ناپذیر است. او می‌داند که هدف عنصر آلوده از فراخواندن او به شبستان چیست. سوژه حاضر است میان رزم یا بزم یکی را انتخاب کند، اما توجیهی برای دیدار با عنصر آلوده ندارد. او راه برون‌رفت از این بحران و آلودگی را روی آوردن به ارزش‌های اخلاقی و خردگرایی و خداآوری می‌داند که مهم‌ترین کارایی آن، مرزبندی دقیق به هدف ممنوعیت در بهره‌مندی از بسیاری از لذت‌جویی‌ها و کام‌جویی‌های ممنوع و حرام است. در اولین دیدار سوژه و عنصر آلوده، نگرانی و پرهیز سوژه از ارتکاب خطا و گناه، به طور کاملاً واضح و محسوس به خواننده القا می‌شود:

چو برداشت پرده ز در هرزبند سیاوش همی بود لرزان ز بد
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۱۰)

سوژه پس از ملاقات با عنصر آلوده به نزد پدرش می‌رود و در صحبت‌های خود با او با بیانی تعریض‌گونه یادآور می‌شود که همسر لایق و شایسته‌ای دارد و باید آن را نعمتی بزرگ بداند که تنها متعلق به کاووس است:

سیاوخش پیش پدر شد بگفت: که «دیدم به پرده سرای نهفت
همه نیگویی در جهان بهر توست ز یزدان بهانه نبایدت جست»
(همان: ۳۱۱)

سوژه کاملاً به نیت عنصر آلوده آگاه است و هنگامی که کاووس پیشنهاد سودابه مبنی بر ازدواج با یکی از دخترانش را مطرح می‌کند، آشفته می‌شود. اما احساسات واقعی خود را همواره به خاطر موقعیت پدر مخفی می‌سازد. علاوه بر این ازدواج با دشمن را درخور خود نمی‌داند:

سیاوش فروماند و پاسخ نداد چنین آمدش بر دل پاک یاد
که «گر بر دل پاک شیون کنم به آید که از دشمنان زن کنم»
(همان: ۳۱۳)

سوژه با یادآوری ستمگری‌های شاه هاماوران، پدر سودابه، به عنوان یک عنصر انیرانی، این گونه استدلال می‌کند که سودابه نیز چون او آلوده و فریبکار است و وجودش برای ایران جز مایه تباهی و ویرانی نخواهد بود.

سوژه حاضر به بی‌وفایی نسبت به پدر خود نیست و نمی‌خواهد در دام عنصر آلوده‌ای،

که از آن به اهریمن تعبیر می‌کند، بیفتد، اما از این جهت که تصور می‌کند او با نیرنگ و جادو، کاووس را با خود همراه خواهد کرد، سخت نگران است:

نه من با پدر بی‌وفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم
یکی جادوی سازد اندر نهان بدو بگرود شهریار جهان...
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۱۴)

سوژه در مقابل ستایش‌ها و توصیف‌های عنصر آلوده از زیبایی او، که به قصد فریفتن و به دام انداختن و برای ارتباط با او بیان می‌شود، به سودابه می‌گوید که وی از فر ایزدی برخوردار است و حکم مادر او را دارد، بدین روی از یک سو برای یگانگی خود با عشق اولیه اش (مادر) و از سوی دیگر در دوری از این یگانگی و دور شدن از مادر در تلاش است:

و دیگر که پرسیدی از چهر من، بیامیخت جان تو با مهر من،
مرا آفریننده از فرّ خویش بی‌رورد و بنشانند در پرّ خویش
سر بانوانی و هم مهتری من ایدون گمانم مرا مادری
(همان)

۴- تداوم امر آلوده

عنصر آلوده، که هفت سال مهر سوژه را در دل خود پنهان داشته، حاضر نیست به هیچ روی از او دور بماند، حتی به قیمت جان خود:

که «گر او نیاید به فرمان من روا دارم ار بگسلد جان من»
(همان: ۳۱۵)

از این رو، در سومین ملاقات خود با سوژه این گونه وانمود می‌کند که در تب و تاب عشق او دردمند و بی‌قرار است:

کنون هفت سالست تا مهر من همی خون چکاند بر این چهر من
(همان: ۳۱۵)

اما در پایان برای دومین بار درخواست دیگری از سیاوش دارد:

یکی شاد کن در نهانی مرا ببخشای روز جوانی مرا...
(همان)

درخواست سودابه مبنی بر رابطه پنهانی با سوژه حکایت از آن دارد که نشانی از پاکی و صداقت در وجود او نیست و رفتارش می‌تواند باعث خدشه دار شدن سوپژکتیوهی سیاوش - که ورود به هر نوع رابطه ممنوع را برنمی‌تابد - شود. از سوی دیگر تهدید سوژه توسط عنصر آلوده برای رسیدن به خواست خود، نشان می‌دهد که او در این کار بسیار مصر است و ممکن است در صورت احساس یأس از رسیدن به هدف خود، دست به هرکاری بزند و به گفته خود پادشاهی را بر او تباه سازد:

وگر سر بیچی ز فرمان من، نیاید دلت سوی پیمان من،
کنم بر تو این پادشاهی تباه! شود تیره روی تو بر چشم شاه!
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۱۵)

سوپژکتیوه (نهاد) عنصر آلوده، برخلاف سوژه، مملو از کینه‌توزی و فریب‌کاری و نیرنگ است، از این رو هنگامی که از رسیدن به هدف خود ناکام می‌ماند، خشمگین و غضب‌آلود بر پیراهن او چنگ می‌اندازد و فریاد برمی‌آورد که سوژه قصد تعرض به او را داشته است:

از آن تخت برخاست پر خشم و جنگ بدوی اندر آویخت سوداوه چنگ...
بزد دست و جامه بدرید پاک به ناخن دو رخ را همی کرد چاک
بر آمد خروش از شبستان اوی فغانش از ایوان برآمد به کوی
(همان)

چون کاووس از ماجرا آگاه می‌شود، هر دو نفر را فرامی‌خواند تا حقیقت را روشن کند. سوژه عین واقع را توضیح می‌دهد، اما سودابه حقیقت را کتمان می‌کند.

کاووس با اینکه از حقیقت آگاه می‌شود اما از آنجا که سوپژکتیوه (هویت) او نیز بر اساس منفعت طلبی، قدرت طلبی، حفظ موقعیت استراتژیک خود و... - که از اسباب و لوازم پادشاهی است - شکل گرفته است، از شرایط موجود به نفع خود بهره می‌برد. او با بوییدن بدن و لباس سیاوش پی به بی‌گناهی او می‌برد:

ز سوداوه بوی می و مشک ناب همی یافت کاوس و بوی گلاب
نبود از سیاوش بر آن گونه بوی نشان پسودن نبود اندر اوی
(همان: ۳۱۷)

کاووس به دلایلی از مجازات عنصر آلوده صرف نظر می‌کند: از جمله آن که از انتقام جویی شاه هاماوران بیم دارد و نیز به یاد می‌آورد در زمان اسارت در هاماوران، سودابه پرستارش بوده است، علاوه بر این در دل او را دوست دارد و گمان می‌کند که او دلی پر از مهر دارد و دلیل دیگر آن که:

چهارم کزو کودکان داشت خرد غم خرد را خوار نتوان شمرد!
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۱۷)

کاووس با اینکه پی به بی‌گناهی سوژه می‌برد، اما برای حفظ آبرو از او می‌خواهد تا این موضوع را فاش نسازد:

بدو گفت: «ازین خود میندیش هیچ! هشیواری و رای و دانش بسیج!
مکن یاد ازین نیز و با کس نگوی نباید که گیرد سخن رنگ و بوی!»
(همان)

به دلایلی که پیش از این اشاره شد، عنصر آلوده مجازات نمی‌شود؛ در نتیجه، مرحله‌ای آغاز می‌شود که با اتفاقات بعدی تداوم امر آلوده را در پی دارد. سودابه با فریب و نیرنگ هم در اثبات بی‌گناهی‌اش می‌کوشد و هم اتهاماتی را به سیاوش نسبت می‌دهد. به این ترتیب عناصر فرعی آلوده‌انگار نیز پدیدار می‌شود. از جمله اینکه زن آبستنی را که در شبستان شاهی بوده است، وامی‌دارد تا بچه خود را بیفکند و به این طریق وانمود کند که بچه از آن خودش بوده و در هنگام حضور سیاوش در شبستان، و در جریان چنگ انداختن به او، این اتفاق افتاده است.

به کاوس گویم که این از من ست چنین کشته ریمن آهرمن ست
مگر کین شود بر سیاوش درست کنون چاره‌ی این بیایدت جست!
(همان: ۳۱۸)

قدرت‌طلبی سودابه در بهره بردن از موقعیت خاص سیاوش، او را وامی‌دارد تا به هر نحو ممکن از سوژه انتقام بگیرد، اما نیرنگ او کارگر نمی‌شود و موبدان و ستاره‌شناسان به دروغ او پی می‌برند:

سرانجام گفتند کین کی بود که جایی که زهرآگنی می‌بود؟!
دو کودک ز بند کسی دیگرند نه از پشت شاه و نه زین مادرند
(همان: ۳۱۹)

موبدان نشانی زنی را، که به تحریک عنصر آلوده فرزندان خود را افکنده بود، به کاووس می‌دهند، اما کاووس این بار نیز خطای سودابه را نادیده می‌گیرد و و آن را پوشیده می‌دارد:

نشان بدان‌دیش ناپاک زن بگفتند با شاه بی‌انجمن
نهان داشت کاوس و با کس نگفت همی داشت پوشیده اندر نهفت
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۱۹)

این واکنش کاووس برای دومین بار در عمل، نشان از همراهی او با عنصر آلوده دارد. در نتیجه سودابه همچنان در موضع فریب‌کاری و دسیسه‌گری خود باقی می‌ماند و در پاسخ کاووس، که با سخنان موبدان به دروغ و نیرنگ تازه او پی برده بود، سخنان آنها را دروغ خوانده و وانمود می‌کند که آنان از ترس سیاوش، جرئت گفتن حقیقت را ندارند: چنین پاسخ آورد سوداوه باز که «نزدیک ایشان جز این است راز
فزون‌ستشان زین سخن در نهفت ز بهر سیاوش نیارند گفت»
(همان: ۳۲۰)

تلاش مصرانه و بی‌وقفه عنصر آلوده در دستیابی به سوژه، اگرچه با حيله‌ها، دروغ‌ها و نیرنگ‌های فراوان همراه است، اما او را کامیاب نمی‌کند و در نهایت رسوایی او را در پی دارد.

کاووس که در داوری میان زن و فرزند خود درمانده است، سرانجام با پیشنهاد موبدان مبنی بر گذر سیاوش از آتش، موافقت می‌کند تا گناهکار واقعی شناخته شود. ناگفته نماند عنصر آلوده در اینجا نیز با فرافکنی از انجام این آزمون سرباز می‌زند. سوژه به سلامت از آتش می‌گذرد و بی‌گناهی او برای همگان ثابت می‌شود: -چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود!-
چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت...
(همان: ۳۲۲)

آتش از نقطه نظر اسطوره‌ای، عنصری زداینده و پاک‌کننده است که سوژه با عبور از آن، پاکی و دوری از آلودگی خود را به محک می‌زند. واکنش کاووس نسبت به عنصر آلوده- که پس ازین ماجرا گناهکار واقعی شناخته شده است- آویختن او به دار مجازات

است؛ گرچه این بار نیز به دلایلی از آن صرف نظر می‌کند:
نیاید تو را پوزش اکنون به کار بپرداز جای و برآرای دارا!
نشاید که باشی تو اندر زمین جز آویختن نیست پاداش این
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۲۳)
این در حالی است که عنصر آلوده همچنان فریبکارانه گناه خود را انکار می‌کند و حتی فراتر از این، گذر پیروزمندانه سوژه از آتش را به جادوگری زال نسبت می‌دهد و این گونه به کاووس پاسخ می‌گوید:

همه جادوی زال کرد اندرین نبود آتش تیز با من به کین
(همان)

به هر روی کاووس با وساطت سوژه از کشتن عنصر آلوده صرف نظر می‌کند، اگرچه خود نیز به دنبال بهانه‌ای برای بخشودن او است و راضی به آسیب دیدن سودابه نمی‌شود:

بهانه همی جست از آن کار شاه بدان تا ببخشد گذشته گناه
سیاووش را گفت: «بخشیدمش از آن پس که خون ریختن دیدمش»
(همان: ۳۲۴)

به عقیده برخی ریشه این گونه قضاوت در اختلالات رفتاری کاووس است. «کاووس اگرچه این گونه وانمود می‌کند که کمر به مجازات گناهکار بسته، اما از آن جا که انسانی دوشخصیتی است، بار دیگر در دآوری، خود را سست و بی‌اراده نشان می‌دهد و قضاوت را به انجام نمی‌رساند (امین؛ مددی، ۱۳۸۶: ۱۲).

بدین ترتیب با توجه به حس کین‌خواهی و انتقام‌جویی عنصر آلوده از سوژه و تداوم امر آلوده و همچنین تعلل کیکاووس در مجازات سودابه و دامن زدن به فتنه‌انگیزی‌ها، سوژه دچار کشمکش و جدالی عمیق به هدف رهایی از این عنصر آلوده می‌گردد.

۵- کشمکش سوژه و آلودگی

کشمکش میان سوژه و عنصر آلوده ادامه دارد، حضور امر آلوده، ترس و نگرانی را در سوژه تقویت و سوژکتیوتیه او را تهدید می‌کند. از این رو سوژه، خود، با وساطت موجب

رهایی عنصر آلوده از مجازات می‌شود و با این اقدام، موقعیت او را به عنوان همسر پادشاه حفظ می‌کند، به این دلیل که هنوز در دربار حضور دارد و از فتنه‌گری عنصر آلوده در امان نیست، از سوی دیگر، عنصر آلوده پس از آن که دوباره اعتماد کاووس را به خود جلب می‌کند، همچنان در فکر جادوگری و بدنام ساختن سوژه است:

دگر باره با شهریار جهان همی جادوی ساخت اندر نهان،
بدان تا شود با سیاوخش بد بدان سان که از گوهر بد سزد
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۲۴)

با توجه به تداوم کشمکش بین سوژه با عنصر آلوده، سوژه همچنان در صدد است تا حریم سوپژکتیویته خود را حفظ کند. این موقعیت در جریان حمله افراسیاب به ایران برای او فراهم می‌شود. هنگامی که کاووس از آمدن افراسیاب به ایران آگاهی می‌یابد، قصد دارد خود، به نبرد با افراسیاب رود، اما سوژه تصمیم می‌گیرد برای رها شدن از کیکاووس، که از عنصر آلوده حمایت می‌کند، خود برای نبرد با افراسیاب پیش قدم شود: به دل گفت: «من سازم این رزمگاه به چربی بگویم، بخواهم ز شاه، مگر کم رهایی دهد دادگر ز سوداوه و گفت و گوی پدر»
(همان: ۳۲۵)

شاه، درخواست سوژه را می‌پذیرد و او روانه میدان نبرد می‌شود و از عنصر آلوده فاصله می‌گیرد و تورانیان را به عقب می‌راند، در این میان افراسیاب خوابی می‌بیند و خوابگزاران او را از جنگ با ایرانیان برحذر می‌دارند، در نتیجه افراسیاب از ترس شکست، به سیاوش پیشنهاد صلح می‌دهد. سیاوش بنا به درخواست کاووس با پذیرفتن صد گروگان، از سران سپاه افراسیاب برای ضمانت صلح، که نامشان را رستم تعیین می‌کند، پیشنهاد آشتی افراسیاب را می‌پذیرد، افراسیاب این شرط را می‌پذیرد و گروگان‌ها را نزد سیاوش می‌فرستد.

کاووس با دلی پر از کینه و خشم، با شنیدن خبر آمدن گروگان‌ها نزد سوژه، دستور قتل آنان را صادر و سوژه را مأمور اجرای فرمان خود می‌کند. کاووس که در پی جنگ و کشتار است، دل به صلح نمی‌دهد و رستم و سوژه را به دلیل پذیرش این پیشنهاد سرزنش و اعلام می‌کند که حاضر به پذیرش صلح نیست:

شما گر خرد را نبستید کار نه من سیرم از جستن کارزار
به نزد سیاوش فرستم کنون یکی مرد با دانش و پرفسون
بفرمایم کاشتی کن بلند! به بند گران پای ترکان ببند!
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۳۹)

در گفتمان کاووس، نشانه‌های آشکاری از لجاجت، کینه‌ورزی و جنگ‌جویی دیده می‌شود که متناسب با منفعت‌طلبی‌ها و افزون‌خواهی‌های اوست.

بدین ترتیب سوژه با توجه به پذیرش صلح، که کاووس مخالف آن است، و کشتن گروگان‌ها و جنگ با تورانیان، و بازگشت به درگاه کاووس، که خود به عنصر آلوده دیگری تبدیل شده است، از رویارویی با عنصر آلوده اصلی (سودابه) دوری می‌جوید و با خود می‌گوید:

نیابم ز سوداوه خود جز بدی ندانم چه خواهد رسید ایزدی!
(همان: ۳۴۳)

در این میان، افراسیاب که از پذیرش درخواست صلح از سوی کاووس، ناامید و از اختلاف نظر او با سیاوش در این باره آگاه شده است، با پیشنهاد پیران، سوژه را به توران دعوت و به او اعلام می‌کند که همچون فرزند خود خواهان پذیرش او در دربار است. بدین ترتیب پیران و افراسیاب، با در نظر گرفتن موقعیت حساس سوژه به عنوان ولیعهد ایران و احتمال وقوع جنگ میان ایران و توران و ترس آنان از رو در رو شدن با سپاه ایران، از این موقعیت به نفع خود بهره‌برداری می‌کنند، به این امید که کاووس پیر است و پس از او تاج و تختش به سیاوش می‌رسد. از این رو، افراسیاب از سوژه می‌خواهد تا به سرزمین توران برود و همچون فرزند در پناه حمایت او باشد. او از بدخویی کاووس سخن می‌گوید و به سیاوش این گونه وانمود می‌کند که از محبت پدری محروم بوده و او می‌تواند این کمبود را برایش جبران نماید:

چنان دان که کاووس بر تو به مهر بر آن گونه یک روز نگشاد چهر،
بدارمت بی‌رنج فرزندانوار به گیتی تو مانی ز من یادگار
(همان: ۳۴۹)

در اینجا سوژه از یک سو می‌خواهد از عناصر آلوده (سودابه، کاووس، جنگ و کشتن

گروگان‌ها) دوری گزیند، از سوی دیگر ناخواسته و ناگزیر به مکان آلوده (توران) و نزد عناصر آلوده‌ای (افراسیاب، گرسیوز و گروه زره) که در آینده مرگ او را رقم می‌زنند، می‌رود. او در نامه خود به کاووس، از ماندن در شبستان (مکان آلوده) و آزارهای سودابه (عنصر آلوده) غم و رنج خود را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

شبستان او درد من شد نخست ز خون دلم رخ ببايست شست
ببايست بر کوه آتش گذشت مرا زار بگريست آهو به دشت.....
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۴۹)

سوژه به سرزمین توران و درگاه افراسیاب می‌رود و در آن جا نفوذی همه‌جانبه پیدا می‌کند. با جریره، دختر پیران، و سپس با فریگیس، دختر افراسیاب، ازدواج می‌کند و شهر سیاوشگرد را بنا می‌نهد. این امر به علاوه هنرنمایی‌های سوژه نزد گرسیوز، حسادت او را بر می‌انگیزد تا بدانجا که به بدگویی و بدخواهی سیاوش نزد افراسیاب می‌پردازد:

سر مرد کین اندر آمد ز خواب پیامد به نزدیک افراسیاب...
بدو گفت گرسیوز: ای شهریار سیاوش دگر دارد آیین و کار
(همان: ۳۷۵)

در واقع گرسیوز چهارمین فردی است که به دلیل ناهنجاری‌های اخلاقی و سوبژکتیویته منفی خویش - که هویتی مقرون به حسادت، کینه توزی، انتقام جویی و منفعت طلبی است - در واکنش به اتفاقات رقم خورده برای سوژه (عشق آلوده‌انگار)، با سوء استفاده از این موقعیت و توطئه‌گری‌های خود، باعث به هم خوردن رابطه افراسیاب و سوژه و سرانجام کشته شدن او می‌شود. گرسیوز این باور را به افراسیاب القا می‌کند که او مار در آستین خود پرورش داده و سوژه در آینده بر او خواهد شورید:

نبینی که پروردگار پلنگ نبیند ز پرورده جز درد و جنگ؟!
(همان: ۳۷۷)

در نهایت پس از دسیسه‌ها و نیرنگ‌های گرسیوز و غافلگیری سوژه، فرمان قتل او توسط افراسیاب صادر می‌شود و فاجعه مرگ سوژه به دست گروه زره رخ می‌دهد.

۶- واژه‌ها و مفاهیم آلوده‌انگار

در داستان سیاوش با ابیات فراوانی که دربرداندهٔ واژگان و مفاهیم آلوده‌انگار است، روبه‌رو هستیم. در ذیل، برای جلوگیری از به‌درازا کشیدن گفتار، از ذکر ابیات خودداری و تنها به شماری از واژه‌ها و مفاهیم آلوده‌انگار اشاره می‌کنیم:

بند و دستان، ناپاک، خوناب، بداندیش، ناپاک زن، زهر آگندن، کشته، اهریمن ریمن، تباهی، تیرگی، دشمن، چاره (جادو)گر، زندان و...

۷- مرگ

مرگ از مفاهیم پرکاربرد در نظریه آلوده‌انگاری کریستوا است. مرگ سوژه مطابق تعریف تراژدی «مرگ انسان انسان ایده‌آل، نیک و مثبت داستان است که بر اثر ساختارشکنی در الگوی حاکم بر جامعه ایرانی به وقوع می‌پیوندد» (فرهنگی، ۱۳۹۲: ۲۰).

سوژه در بیشتر موارد، مرگ خود را فرجامی بد، غم‌انگیز و دردآور توصیف می‌کند. در جایی خطاب به پیران می‌گوید:

که هرچند گرد آورم خواسته همان گنج و هم کاخ آراسته،
به فرجام یکسر به دشمن رسد بدی بد بود مرگ، بر تن رسد!
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۶۵)

توصیفات فردوسی از مرگ سوژه با واژگان و تصاویری تیره و درداگین و رنج‌آور، به شکلی ملموس، آلودگی این مرگ را در اذهان نمودار می‌سازد. سیاوش قبل از مرگ در خوابی مرگ را چون آتشی می‌بیند که یک‌باره همه چیز را نابود می‌کند:

چنان دیدم ای سرو سیمین به خواب که بودی یکی بی‌کران رود آب، ...
ز یکسو شدی آتش تیز گرد برافروختی زو سیاوخش گرد
(همان: ۳۸۵)

اسارت سوژه در دست گروهی زره و خون‌آلود بودن چهره او، تصویر منزجر دیگری پیش از مرگ است:

نهادند بر گردنش پالهننگ دو دست از پس پشت بسته چو سنگ
دوان خون از آن چهره ارغوان چنان روز نادیده چشم جوان
(همان: ۳۸۸)

همچنین است تصویر تشت خون و صحنه گردن زدن سیاوش:

یکی تشت زرین نهاد از برش جدا کرد از آن سرو سیمین سرش
به جایی که فرموده بُد، تشت خون گروی زره برد و کردش نگون
(فردوسی، ۱/۱۳۹۳: ۳۹۲)

وزیدن باد تیره و پوشیده شدن خورشید و ماه و بیان شاعر، به عنوان سوژه سخنگو، در به تصویرکشیدن غم و اندوه کشته شدن سیاوش، نقطه اوج تصویر آلوده مرگ سوژه است:

یکی باد با تیره گردی سیاه برآمد، بپوشید خورشید و ماه
کسی یکدگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر گروی
(همان)

سخن آخر این که: گرچه مرگ سیاوش، در ظاهر امر، پایان داستان است، اما در حقیقت به روایت فردوسی، نقطه شروع کین‌خواهی از عناصر آلوده (سودابه و افراسیاب) توسط رستم و کیخسرو است.

نتیجه‌گیری

در داستان سیاوش، شاعر به عنوان سوژه سخنگو، از هر دو وجه نمادین و نشانه‌ای زبان، برای معرفی شخصیت‌های داستان و نشان دادن امور آلوده استفاده کرده و از بحران‌های روحی و درونی انسان و جهان پیرامون او پرده برداشته است. مرگ سیاوش، به هر روی، مرگی تراژیک و نقطه مقابل حیات و زندگی است و این همان عاملی است که مرگ را عنصری آلوده و از بین برنده نشان می‌دهد که باعث حذف شخصیت نیک و قهرمان می‌گردد. مرگ سیاوش از سویی باعث رهایی از آلودگی است و از سوی دیگر، خود عنصری آلوده است. راه حل برون‌رفت از آلودگی، به عقیده فردوسی، همان مرگ سیاوش است که در حالتی نمادین، بیانگر نوعی شهادت طلبی برای حفظ ارزش‌ها و دور ماندن از زشتی‌ها و پلیدی‌هایی است که انسان را از هر سو احاطه کرده است؛ تلاشی به هدف رهایی از عناصر آلوده و دفاع از مرزهای سوپژکتیویته (آن گونه که در نظریه کریستوا مطرح است).

چنانچه بپذیریم فردوسی به پیروی از تفکرات شیعی خود، انسان را موجودی مختار در تعیین سرنوشت و تقدیر خود می‌داند. این نکته مسلم است که سیاوش، مرگ را - اگرچه طبق بینش کریستوایی عنصری آلوده و ناخوشایند در زندگی است - به زندگی با ننگ و رسوایی و به بهای به خطر انداختن موقعیت افراد خانواده‌ی خود از جمله یکاووس و حتی نامادریش سودابه - که انسانی خطاکار است - ترجیح می‌دهد. گویی فردوسی با ترتیب دادن سرانجام خاص برای شخصیت‌های داستان - آن‌گونه که گذشت - قصد تعدیل و پاکسازی اذهان مخاطبان از این رانه‌های آلوده را دارد.

مرگ سیاوش، کارکرد اجتماعی نیز دارد، مرگ، زاده و نتیجه برخی ناهنجاری‌ها و پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی چون قدرت‌طلبی، کینه‌ورزی، خشم و غرور، ستیزه‌جویی، پای‌بند نبودن به معیارهای اخلاقی، حسادت و... است که با قرار گرفتن در ساختار وجودی انسان‌ها، رابطه‌ها را مخدوش و در پی آن جدالی همیشگی بین نیروهای خیر و شر را رقم می‌زنند. جدالی که در نهایت به نوعی پالایش و زدودن عناصر آلوده از نهاد شخصیت‌ها و در وهله‌ی اول سوژه سخنگو منجر می‌شود.

این بررسی نشان می‌دهد عنصر آلوده (سودابه) و برخوردهای نابهنجار و منفعت‌طلبانه دیگر شخصیت‌های داستان در پی این ماجرا و مرگ سوژه و اتفاقات پیرامون آن، در نهایت با حذف عناصر شخصیتی آلوده یعنی سودابه و افراسیاب، همراه است؛ که اولی به دست رستم و دومی به دست کیخسرو کشته می‌شود.

منابع

- امین، احمد و غلامحسین مددی (۱۳۸۶) تحلیلی روان‌شناختی از شخصیت کاووس، گرسیوز و سیاوش در شاهنامه، متن پژوهی ادبی، ش ۳۴، صص ۷-۳۳.
- پورعلی، حجت‌الله و رویین تن فرهمند و نرگس باقری (۱۳۹۲) «خوانش رمان قاعده بازی فیروز زنوزی جلالی، بر پایه نظریه آلوده انگاری ژولیا کریستوا، فصل‌نامه تخصصی مطالعات داستانی، سال دوم، ش ۲، صص ۲۶-۳۹.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱) سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، افکار.
- رینگرن، هلمر (۱۳۸۸) تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی (شاهنامه و ویس و رامین)، ترجمه ابوالفضل خطیبی، تهران، هرمس.
- سقراطی، امیر (۱۳۹۲) «آفریدن مرگ و غلبه بر آن؛ نگاهی به نمایشگاه تصویرسازی شاهنامه در گالری پاییز»، ش ۲۶۱، صص ۲۱.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۸۸) تحلیلی نو از داستان سیاوش، کتاب ماه ادبیات، ش ۲۵ (پیاپی ۱۲۹)، صص ۴۰-۵۳.
- سلیمی کوچی، ابراهیم و فاطمه سکوت جهرمی (۱۳۹۳) کاربست نظریه آلوده انگاری کریستوا بر شعر «دل‌م برای باغچه می‌سوزد» فروغ فرخزاد، فصل‌نامه جستارهای زبانی، دوره پنجم، ش ۱، صص ۸۹-۱۰۶.
- سیدالشهدایی، رؤیا (۱۳۸۳) «خوانشی زیباشناسانه از مرگ در شاهنامه فردوسی (مرگ سیاوش)»، فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی، ش ۴، صص ۱۳۱-۱۴۴.
- سولتزر، دوان (۱۳۸۶) نظریه‌های شخصیت، تهران، ارسباران.
- صدیقی، علی‌رضا (۱۳۸۱) «نگاهی به بحث زندگی و مرگ در شاهنامه»، آموزش زبان و ادب فارسی، سال ۱۶، ش ۶۳، صص ۱۲-۱۶.
- طباطبایی اردکانی، محمود (۱۳۷۵) «مروری بر مسئله مرگ و جهان پس از مرگ در شاهنامه»، متن پژوهی ادبی، ش ۱، صص ۷۷-۱۰۶.
- علی اکبری، معصومه (۱۳۹۳) نابرابری صورتی از آلوده انگاری، نشریه زنان امروز، ش ۶، صص ۱-۱۰.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۹۳) شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد اول، تهران، سخن.
- فرزید، زیگموند (۱۳۸۲) رئوس نظریه روانکاوی، ترجمه حسین پاینده، نشریه ارغنون، شماره ۲۲.
- فرهنگی، علی اکبر و منصوره قنبرآبادی (۱۳۹۲) «بررسی و تبیین ارتباطات انسانی در شکل‌گیری تراژدی سیاوش»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال نهم، ش ۱۶، صص ۱۷-۳۴.
- مختاباد، پریسا (۱۳۸۷) پرونده ژولیا کریستوا؛ جستارهایی بر آلوده انگاری ژولیا کریستوا، فصلنامه نیمه تاریک، ش ۴.
- مرادی کوچی، سکینه (۱۳۹۰) «بررسی عنصرداستانی دسیسه درداستان سیاوش»، پژوهش زبان و

- ادبیات فارسی، ش ۲۲، صص ۱۰-۱۸.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۶) سوگ سیاوش، تهران، چاپ ششم، خوارزمی.
- مک آفی، نوئل (۱۳۸۵) ژولیا کریستوا، ترجمه مهرداد پارسا، تهران، مرکز.
- مهرآیین، مصطفی (۱۳۹۱) تحلیل متن در اندیشه ژولیا کریستوا، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۷، صص ۲۱-۲۶.
- نیکویه، محمود (۱۳۵۰) «سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)؛ شاهنامه متحرک در زمان»، مجله نگین، ش ۵۱، صص ۳۴-۳۶.
- وجدانی، فریده (۱۳۹۰) «سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو»، پژوهشنامه ادب غنایی، ش ۱۶، صص ۱۶۹-۱۷۵.
- یوسفی، علی و محمدرضا هاشمی و غلامرضا صدیق‌اورعی (۱۳۹۱) «تحلیل محتوای هویت ایرانی در داستان سیاوش شاهنامه»، مجله مطالعات ملی، ش ۴۹، صص ۸۷-۱۱۰.

- Keristeva, Juia, (1984) Revolution in poetic Language. Trans Roudiez. New York: Columbia University Press.
- Keristeva, Julias. (1982) Power of Horror: An Essay on Abjection Trans. Leon.S.Roudiez. New York Columbia University Press.
- Lacan, Jacques (1997) Ecits: A selection Trans, Alan Sheridan, New York w.w.Norton kompany.